

میخوانم شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و باقی خدا می که پروردگار عالمی است عمر و گفت ای برادرزاده من چهره این مطلوب در حجابت گفت  
 و نقاب خیر دار امیر المومنین فرمود که امر دیگر است اگر مباشرت آن شوی ترا به باشد عمر و گفت آن که است امیر المومنین فرمود که دست از محاربه اهل اسلام باز داشته  
 بدبار خود باز کردی اگر هم محمد صلعم متشی شد و بر دشمنان خود غالب شد تو شرط امتداد بجای آورده باشی و اگر کار بر عکس بودی مناعت و مخالفت و جدال و قتال تو آنچه  
 ترا مطلوب و مقصود باشد حاصل شود عمر و جواب داد که زمان قریش مرا به گویند سرگرم بر ایفای نذر خود تا در قدم و دست از آن باز داشته روی بوظل آورم و حال آنکه  
 عمر و بعد از فرار معرکه بدر نذر کرده بود که تا انتقام از حضرت مقدس نبوی نکشد روغن دروغ نماند و چون امیر المومنین متناع از التماس می تیرشاده کرد فرمود که این قضیه  
 دیگر است عمر و پرسید که آن چیست امیر المومنین گفت اینست که از اسب فرود آیی تا مقابله کنیم عمر و ازین سخن در خنده شده گفت این حصلتیست که کمان منبر دم که از دلیران  
 عرب میگیرند از من التماس نماید باز کرده که تو در حادثه سنی و مسنوز ترا در آن نیت که با مردان مرد در میدان بر دایمی و بر وایتی گفت من کی ازین دو شیخ تو شش لعاب بگو  
 یا عمر بن خطاب و قوی که گفت که نبی اعمام تو از تو بزرگتر است با کسالت باز کردی و با اتفاق اهل سیر عمر و گفت من دوست میدارم که خون تو بر دست من ریخته گردد و حال آنکه میان من  
 و پدر تو قاعده محبت و اساس مودت است حکام داشت امیر المومنین فرمود که اگر تو دوست میداری که خون مرا بریزی من دوست میدارم که خون ترا بریزم عمر و بن عبد  
 ازین سخن نیک برانفت و از مرکب فرود آمده اسب خود را پی کرد و شمشیر خویش از نیام بر کشیده از سر خشم و غضب بر امیر المومنین حمله آورد امیر المومنین از برای دفع  
 سپر در سر کشید و آن تمهیلی پاک یعنی بر سر امیر زد که اگر بر کوه خار فرود آوری از پای در آیدی و از شدت ضرب سپر منسحق شده سر مبارکش اندکی مجروح گشت اسب که چهره  
 کار بیک ضرب دوز الفشار بدین حیث او را از بار سربک گردانید پوشیده نماند که آنچه در کیفیت قتل عمرو بن عبد و ده ثبت ثا منقول از کتب سیر است و در بعضی تواریخ  
 چنین نظر در آمده که امیر و عمرو در حین مقابله با هم قرار دادند که میگیل ز جابین مبد و نیاید و از بدایت جاشت تا وقت زوال با استعمال آلت قتال اشتغال نموده  
 بر یکدیگر طوفان یافتند و چون زمان محاربه امتداد یافت مرتضی علی با عمر و گفت که نه مقرر چنان بود که از طرفین کسی مباشرت در نشود عمر و گفت چه واقعت امیر فرمود اینک  
 برادرت از عیب می آید و عمر و چون باز پس نگریست امیر المومنین فرصت یافته تیغی بر روی راند متشابه که ران آن ملعون ازین جدا شد عمر و گفت مرا بفریستی جناب لایتنانست



فرمود که الحرب خدعه بعد از آن عمر و پای بریده خود را بجانب امیر المومنین گذاشت و سر و اولی سر بر خور او را از بدن جدا ساخته روی بدگران آورد و تیر کشید و چون  
 قتل آمد امیر المومنین با او زبند بگیر گفت و رسول صلعم آواز گوی در اینگونه معلوم فرمود که صورت حال چیست بعضی گویند که از استماع آواز گوی طایفه از لشکر اسلام  
 که بنظاره جنگ آمده بودند حضرت دانست که علی بغایت الهی عمر و را کشته است منقولست که بعد از کشته شدن عمرو بن عبد و ده ضرار بن الخطاب و مبیره بن ابی و سب  
 محمد لقی علی کردند و امیر نیز متوجه ایشان شد جنم ضرار که بر حدی که را قاتل فرار بر قرار اختیار کرد و چون از وی پرسیدند که سبب سرعت فرار تو چیست او جواب داد که در آن  
 حال صورت مرگ معانی دیدم اما مبیره ساعتی در مقابل امیر باستیاد و عاقبت آسید الفغار با و رسیده و زره خویش گذاشته روی بگریز نهاد و نوفل بن عبد  
 بن عمرو و در حین انزمام از پشت زین درنگ خندق افتاده مسلمانان سنگ بارش کردند و او فریاد بر آورد که بهتر ازین می توان گشت و مرتضی علی بر وی ترحم نموده در خندق